

اولین شافعیان ایرانی و نقش آنان در ترویج مذهب شافعی در ایران (از آغاز تا پایان قرن چهارم قمری)

سید نوید نقشبندی^۱

(دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۱/۲۳، پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۸/۲۸)

چکیده

مذهب شافعی یکی از چهار مذهب اهل سنت است که در ایران رشد کرد و ایرانیان، بسیاری از مباحث علمی آن را تدوین کردند. ایرانیان در ابتدا برای کسب حدیث به نزد شافعی رفتند و از آن طریق با فقه شافعی آشنا شدند. برخی از خراسانیان، به نزد شاگردان شافعی رفتند و این مذهب را به ایران آوردند. این پژوهش، با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و با روش توصیفی - تحلیلی و با هدف بررسی تاریخی حضور این مذهب در ایران، به این نتیجه دست یافته است که اولین حضور شافعیان در ایران از نیمه قرن سوم قمری در شهرهای مرو و اسفراین بوده و بعد از آن در نیشابور رواج یافته و در نیمه قرن چهارم قمری به دینور و کردستان رسیده است. ورود این مذهب به دنبال حرکتی علمی بود که پس از تشکیل سلسله‌های طاهریان و سامانیان شکل گرفت.

واژگان کلیدی: ایران، خراسان، فقه شافعی.

۱. گروه فقه شافعی دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه کردستان؛

Email: nagshbandinavid@uok.ac.ir

مقدمه

نقش ایرانیان در علوم اسلامی: ایرانیان در بنیانگذاری، رشد و توسعه علوم اسلامی نقش مهمی را ایفا کرده و در تمام علوم دینی تأثیری شگرف داشته‌اند.

در علم **تفسیر**، محمد بن جریر آملی طبری (م: ۳۱۰ق) کتاب *جامع البیان فی تفسیر القرآن* را نوشت، که از اولین تفاسیر تاریخ اسلام بود، و با نوشتن آن لقب شیخ المفسرین را از آن خود کرد. جارالله زمخشری (م: ۵۳۸ق) هم با نوشتن *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل* سبک جدیدی را از تفسیر ایجاد کرد.

در زمینه **روایت حدیث پیامبر** هم باید دانست که نخستین و معتبرترین کتب حدیث را ایرانیان نوشته‌اند. شش کتاب معتبر اهل سنت در حدیث را، که با نام صحاح سته مشهور است، محمد بن اسماعیل بخاری (۲۵۶ق)، مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۶۱ق)، ابو عبدالله ابن ماجه قزوینی (۲۷۳ق)، ابو داوود سیستانی (۲۷۵ق)، محمد بن عیسی ترمذی خراسانی (۲۷۹ق) و احمد بن شعیب نسائی خراسانی (۳۰۳ق) نوشته‌اند. نه تنها این کتاب‌ها، که بسیاری دیگر از کتب معتبر حدیث، مانند صحیح ابن خزیمه (۳۱۱ق)، صحیح ابن حبان سیستانی (۳۵۴ق)، مستدرک حاکم نیشابوری (۴۰۵ق) و *السنن الکبیر احمد بن حسین بیهقی* (۴۵۸ق) نیز محصول تلاش ایرانیان است.

در **علوم لغوی و زبانشناسی**، کتاب‌هایی مانند *الکتاب سیبویه* (۱۸۰ق)، *فقه اللغه* ثعالبی نیشابوری (۴۲۹ق)، *مفردات راغب اصفهانی* (۵۰۲ق) و *قاموس المحيط* فیروزآبادی (۸۱۶) تألیف شدند که همه حاصل تلاش ایرانیان است.

کسانی که **علم کلام** را مطالعه کرده‌اند، نمی‌توانند تأثیر ابومنصور ماتریدی سمرقندی (۳۳۳ق)، امام الحرمین جوینی (۴۷۸ق)، محمد غزالی (۵۰۵ق)، ابو حفص نسفی (۵۳۷ق)، محمد بن عبدالکریم شهرستانی (۵۴۸ق)، فخرالدین رازی (۶۰۶ق) و عضدالدین ایجی (۷۵۶ق) بر این علم را انکار کنند.

در حوزه **فلسفه و حکمت** در ایران، بزرگانی چون شیخ الرئیس ابوعلی سینا (۴۲۸ق)، خیام نیشابوری (۵۲۰ق)، شهاب‌الدین سهروردی (۵۸۷ق)، فخرالدین رازی (۶۰۶ق) و شمس‌الدین شهرزوری (قرن هفتم) به‌منصه ظهور رسیدند که به‌نظر می‌رسد به‌ندرت چنین افرادی در سایر مناطق جهان اسلام بروز کرده باشند.

از میان مذاهب فقهی اهل سنت، دو مذهب **شافعی و حنفی** بیشترین حضور را در تاریخ ایران داشته‌اند. بعد از آنکه مذهب حنفی، مذهب رسمی حکومت عباسیان شد تا

نیمه دوم قرن هفتم که خراسان مورد حمله مغول واقع شد، بسیاری از علمای مذهب حنفی، برخاسته از خراسان بودند. آنان مبانی اصول فقه حنفی را تدوین کرده و در فتاوی خود تطبیق داده‌اند (نک: کولسون، ۷۷ و ۱۶۰؛ الاشقر، ۱۰۰). فتاوی که بعدها در حکومت‌های عباسیان، عثمانیان و دولت‌های محلی هند مانند گورکانیان، غزنویان، تغلق، خلیجان و غلامان (النمر، ۱۱۱) مبنای اجتهاد و قضاوت قرار گرفت.

از میان فقهای مشهور **مذهب حنفی** که ایرانی بودند و کتاب‌هایشان از مبانی این مذهب به‌شمار می‌آید؛ می‌توان امام الهدی ابولیت سمرقندی (۳۷۳ ق) صاحب کتاب‌های *خزانه‌الفقه، عیون المسائل، الفتاوی النوازل و تأسیس النظر*، ابوبکر احمدبن اسحاق جوزجانی (پس از ۲۰۰ ق)، قاضی‌القضات ابوبکر دامغانی سمنانی (۴۱۹ ق)، شمس‌الائمہ ابوبکر سرخسی (۴۸۳ ق) صاحب کتاب *مشهور المبسوط*، علاء‌الدین سمرقندی (۵۷۵ ق) صاحب *تحفه‌الفقهاء*، علاء‌الدین ابوبکر کاشانی (۵۸۷ ق) صاحب *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع*، و ابوالبرکات نسفی (۷۱۰ ق) صاحب *کنز الدقائق* را نام برد. از میان اصولیان حنفی هم می‌توان به بزرگانی چون ابوبکر رازی جصاص (۳۷۰ ق) صاحب کتاب *اصول جصاص*، فخرالاسلام بزدوی (۴۸۲ ق) و سعدالدین تفتازانی (۷۹۲ ق) اشاره کرد.

مذهب شافعی که یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت است و بعد از مذهب حنفی، دومین تعداد پیروان را در میان مذاهب اهل سنت دارد، نام خود را از بنیانگذار آن، محمدبن ادریس شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴ ق) گرفته است. وی در شهر غزه فلسطین به دنیا آمد و در مصر درگذشت. کودکی خود را در شهر مکه به سر برد. به مدینه نزد مالک رفت و تا زمان وفات وی به مدت ۱۷ سال در خدمت ایشان بود. بعد از آن در نجران یمین قاضی بود. در ۳۴ سالگی به اتهام همکاری با علویان او را زندانی کردند و به بغداد بردند؛ اما از او رفع اتهام شد. در آنجا با محمدبن حسن شیبانی (۱۸۹ ق) شاگرد ابوحنیفه آشنا شد و مذهب حنفی را از او اخذ کرد. بعد از آن به مکه بازگشت. در ۴۸ سالگی به مصر رفت و تا آخر عمر یعنی ۵۴ سالگی در همانجا ماند. شافعی در عراق آرای قدیم و در مصر آرای جدید خود را تدوین کرد. مهم‌ترین کتاب‌های ایشان *الرساله* در علم اصول و الام در علم فقه است. (برگرفته از ابوزهرة، ۱۶-۳۰) این مذهب توانست از میان مشرب نقل‌گرای مالکیان و استدلال‌گرای حنفیان راه میانه‌ای را ترسیم کند.

مراحل شکل‌گیری مذهب شافعی

تاریخ‌نویسان مذهب شافعی معتقدند که این مذهب در سیر تکامل خود چند مرحله را طی کرده است:

مرحله آغازین که مرحله شکل‌گیری مذهب است؛ از وفات مالک (۱۷۹ق) آغاز شده و تا ورود شافعی (۱۹۵ق) به بغداد به مدت ۱۶ سال ادامه داشته است؛

مرحله دوم که مرحله مذهب قدیم است؛ از ورود شافعی به بغداد تا رفتن آن به مصر یعنی سال ۱۹۹ قمری را در بر می‌گیرد؛

مرحله سوم مذهب شافعی، از سال ۱۹۹ قمری تا سال فوت شافعی (۲۰۴ قمری) است که مذهب جدید در آن شکل گرفته است (جمعه، ۳۲؛ ابوزهره، ۱۴۶)؛

مرحله چهارم این مذهب، مرحله تخریب و حاشیه‌نویسی است که علمای مذهب به شرح آرای شافعی پرداختند. این مرحله تا نیمه قرن پنجم و به قولی تا قرن هفتم قمری طول کشیده است (جمعه، ۳۲؛ ابوزهره، ۱۴۸).

بعد از آن، مرحله پنجم مذهب شافعی شروع می‌شود که مرحله استقرار و تثبیت مذهب است و تا کنون نیز ادامه داشته است. در این دوره مذهب شافعی در بلاد اسلامی پیروان زیادی پیدا کرد و بعضی از حکومت‌ها، آن را مبنای اجتهاد و قضاوت قرار دادند. مدرسه‌های زیادی در مناطق مختلف برای تدریس و ترویج این مذهب شکل گرفت و داخل مذهب نیز مکاتبی به‌وجود آمد که مهم‌ترین آنها مکتب عراقی و مکتب خراسانی بوده است (جمعه، ۳۲؛ قواسمی، ۳۴۳).

مذهب شافعی با قدمتی بیش از هزار و یکصد سال در ایران، در تاریخ علم در ایران، حضوری چشمگیر و پیروان آن در تحولات علمی، سیاسی و فرهنگی نقش بسزایی داشته‌اند. بسیاری از بزرگان ایران چون امام‌الحرمین (۴۷۸ ق)، خواجه نظام‌الملک (۴۸۵ق)، محمد غزالی (۵۰۵ ق)، فخررازی (۶۰۶ ق)، سعدی (۶۹۰ ق) و حافظ (۷۹۲ ق)، شافعی مذهب بوده‌اند و بدون شناخت این مذهب، نمی‌توان تاریخ دین در ایران را به‌خوبی شناخت؛ از این‌رو، ضروریست که درباره ویژگی‌های این مذهب در حوزه فرهنگی ایران و تاثیرات متقابل فقه شافعی و فرهنگ ایرانی بررسی‌های بیشتری انجام شود.

اهداف تحقیق

هدف از تدوین این مقاله، شناخت اولین ایرانیانی است که به مذهب شافعی گرویده و

آن را به ایران آورده و به ترویج آن پرداخته‌اند. منظور از ایران در این پژوهش، تمام سرزمین‌هایی است که در جغرافیای زبانی و فرهنگی جزو ایران به‌شمار می‌آیند.

سؤالات تحقیق

۱. اولین ایرانیانی که به مذهب شافعی گرویدند، چه کسانی بودند؟
 ۲. اولین شهرهایی که فقه شافعی در آنجا نفوذ کرد، کدام شهرها بودند؟
- پژوهش حاضر، با شیوه توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای تدوین شده است.

ایرانیان و نخستین مبلغان مذهب شافعی

از میان شاگردان شافعی، ده نفر بیشترین تاثیر را در نقل و ترویج مذهب داشته‌اند که آن‌ها عبارت بودند از: احمد بن حنبل (۲۴۱ ق)، ابو ثور (۲۴۰ ق)، کرابیسی (۲۴۵ ق)، زعفرانی (۲۶۰ ق) که راوی مذهب قدیم بوده، بویطی (۲۳۱ ق)، حرمله (۲۴۴ ق)، جیزی (۲۵۶ ق)، مزنی (۲۶۴ ق)، یونس بن عبدالاعلی (۲۶۴ ق) و ربیع (۲۷۰ ق) که مذهب جدید را نقل کرده‌اند (ابوزهره، ۱۵۸).

ربیع مرادی (۱۷۴-۲۷۰ ق) بیشترین ارتباط را با شافعی داشت و بیش از همه به‌نقل آرای وی، به‌ویژه آرای جدید اهتمام داشت. نسخه کامل الام را او روایت کرده و روایتش مقبول‌تر است (هیتو، ۱۰۸؛ ابوزهره، ۱۵۸؛ سبکی، ۱۳۲/۲) از او به امام محدث، فقیه کبیر و مؤذن جامع فسطاط نام برده‌اند (سبکی، ۱۳۲/۲؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۵۸۷/۱۲). بسیاری از محدثان و فقهای ایرانی مانند ابو داوود (۲۷۵ ق)، ابن ماجه (۲۷۳ ق)، نسائی (۳۰۳ ق)، محمد رویانی (۳۰۷ ق)، ابوعوانه (۳۱۶ ق) و ابن بهزاد (۳۴۶ ق) به نزد او فقه و حدیث آموختند (سبکی، ۱۳۴/۲).

اسماعیل بن یحیی مزنی (۱۷۵-۲۶۴ ق) که شافعی او را «ناصر مذهبی» (سبکی، ۹۴/۲) نامیده بود، از بزرگ‌ترین مجتهدان مذهب شافعی به‌شمار می‌آید. او *الجامع الکبیر*، *الجامع الصغیر*، *المنثور* و *المختصر* را نوشته است. کتاب *المختصر* وی از الام، مورد استقبال علمای شافعی قرار گرفت و شروح زیادی بر آن نوشته شد. برخی او را صاحب مذهبی مستقل دانسته‌اند (هیتو، ۱۰۲) چون گاه از آرای شافعی خارج می‌شد و اجتهاداتی مغایر با مذهب شافعی داشت (سبکی، ۱۰۲/۲).

بعد از مرگ ربیع، نوبت به نسل دوم شاگردان شافعی رسید. از آن زمان به بعد، حضور ایرانیان در این مذهب به چشم می‌خورد. این ایرانیان، مبانی مذهب شافعی را تدوین و مکتب خراسانی و عراقی را تأسیس کردند. به گفته سبکی، ارکان مذهب شافعی، ابن نصر (۲۹۴ ق)، ابن جریر (۳۱۰ ق) و ابن خزیمه (۳۱۱ ق) هستند (سبکی، ۲۵۱/۲) که هر سه ایرانی بوده و به درجه اجتهاد مطلق رسیده‌اند. پس از طبقه اول شاگردان شافعی، دست کم مدت سیصد و پنجاه سال اکثر فقهای مذهب شافعی، ایرانی بوده‌اند. البته، ایرانیانی که برای کسب فقه به نزد شاگردان شافعی رفتند، فقط به فقه شافعی مشغول نشدند و در شاخه‌های دیگری از علوم نیز تبحر پیدا کردند. برخی از آنان در زمینه فقه به فعالیت پرداختند و برخی دیگر در علوم دیگری چون تاریخ، حدیث و ادب مشهور شدند.

اولین برخورد ایرانیان با مذهب شافعی

در آغاز، ایرانیان برای کسب حدیث و با قصد روایت آن، به نزد شافعی رفتند و در ضمن آن با فقه شافعی نیز آشنا شدند. ابن راهویه (۲۳۸ ق) اولین ایرانی‌ای بود که از شافعی حدیث شنید و در منابع معتبر او را ابویعقوب، اسحاق بن ابراهیم مروزی حنظلی، فقیه، محدث و مفسر اهل مرو خراسان (سبکی، ۸۳/۲؛ ابن خلکان، ۲۰۰/۱) معرفی کرده‌اند که در سال ۱۶۱ قمری به دنیا آمد (سبکی، ۸۳/۲). ابتدا در خراسان نزد عبدالله بن مبارک (۱۸۱ ق) حدیث آموخت و بعد به عراق، شام، حجاز و یمن سفر کرد. نزد سفیان بن عیینه (۱۹۸ ق)، فضیل بن عیاض (۱۸۷ ق) و دیگران حدیث شنید. در بغداد با ابن حنبل و ابن معین ارتباط داشت (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳۶۰/۱۱). ابن راهویه چند بار با شافعی برخورد داشت که احتمالاً اولین برخورد آنان در مکه بوده است. در سفری که به مکه داشت، به دعوت احمد بن حنبل با شافعی روبه‌رو شد و بعد از آن در مصر هم با او ملاقات داشت. در این دیدار، شافعی بعد از مناظره‌ای که با او داشت از او به فقیه خراسان یاد می‌کند (سبکی، ۹۰/۲). بعد از آن ابن راهویه به مصر رفت و در آنجا از شافعی حدیث شنیده است (ابن عساکر، ۱۱۴۸/۱). بخاری، مسلم، ابو داوود، ترمذی، نسائی، ابن حنبل و داوود اصفهانی از وی نقل حدیث کرده‌اند. برخی از شافعیان مانند بیهقی و ابونعیم، ابن راهویه را از اصحاب شافعی شمرده‌اند (ابن خلکان، ۲۰۰/۱؛ اصبهانی، حلیة الاولیاء، ۲۳۴/۹). سبکی که نام ابن راهویه را در طبقات آورده، از او به

یکی از ائمه دین و اعلام مسلمین نام برده است (سبکی، ۸۳/۲). ابو اسحاق شیرازی هم او را امامی مستقل دانسته است (شیرازی، ۹۶).

ابن راهویه به مذهب شافعی در نیامد، اما با آثار و کتاب‌های او در ارتباط بود؛ به همین دلیل شاگردان او نیز با مذهب شافعی آشنا شدند. یکی از کسانی که ابن راهویه آن را با مذهب و کتب شافعی آشنا کرد، داوود بن علی اصفهانی (۲۷۰ ق) بود که امام ظاهریان است (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۹۷/۱۳).

فقیه ایرانی دیگری که در همین اوان با فقه شافعی آشنا شد، ابن جریر طبری (۲۲۴ - ۳۱۰) بود. وی ابتدا بر اساس آموزه‌های فقه شافعی با علم فقه آشنا شد (زحیلی، ۱۵۸) در بغداد نزد حسن زعفرانی فقه آموخت (نووی، ۷۸/۱). بعد از آن به مصر رفت و نزد ربیع مرادی، تلمذ کرد (نووی، ۷۸/۱). بنابر روایتی که در تاریخ بغداد به نقل از ابوالفرج خرگوشی (۳۹۰ ق) آمده است؛ ابن جریر طبری، ابن خزیمه، ابن نصر مروزی و ابن هارون رویانی، که همه ایرانی بوده‌اند، در مصر با هم بوده‌اند (بغدادی، ۱۶۲/۲).

ابوعاصم عبادی، ابن جریر طبری را جزو فقهای شافعی نام برده و نوشته است: «هو من افراد علمائنا» (عبادی، ۵۲). نووی این عبارت ابوعاصم را نقل کرده، اما خود در مورد آن نظری ننوشته است (نووی، ۷۹/۱). سبکی، ابن جریر را جزو فقهای شافعی به حساب نیاورد و تنها چیزی که نقل کرد این است که ابن جریر در بغداد به مدت ده سال بر اساس مذهب شافعی فتوا داده است (سبکی، ۱۲۳/۳). طبری بعد از مدتی، مذهبی جدید بنیاد نهاد که تا سال‌ها نیز پیروانی داشت و کتاب‌هایی هم در آن مذهب نوشته شد (حموی، ۲۰۷).

سیر تاریخی مذهب شافعی در ایران

بعد از ابن راهویه، مذهب شافعی به واسطه دو گروه از فقهای ایرانی در ایران نفوذ پیدا کرد؛

۱. گروه اول، فقهای طبقه دوم مذهب یعنی ایرانیانی بودند که به نزد شاگردان شافعی رسیدند و جمعا دوازده نفر بودند.

۲. گروه دوم، ایرانیانی که به نزد فقهای طبقه دوم رسیدند و نزد آنان فقه آموختند. بسیاری از آنان به ایران برگشته و مذهب را ترویج دادند و معدودی هم در بغداد یا مصر ماندند. این گروه هم یازده نفر بوده‌اند.

در مجموع، این ۲۳ نفر مشهورترین فقهای شافعی مذهب ایرانی هستند که تا پیش

از تأسیس نظامیه‌ها به مذهب شافعی درآمده و به اشاعه مذهب در ایران و سایر بلاد اسلامی پرداخته‌اند. بعد از این دوره، نوبت به مرحله سوم در تاریخ مذهب شافعی در ایران می‌رسد که مرحله تثبیت مذهب در ایران است. در این مرحله با تلاش‌های خواجه نظام‌الملک و تأسیس نظامیه (اواخر قرن پنجم قمری)، فقه شافعی در ایران، وارد مرحله جدیدی شد که بررسی آن از حوزه کار این مقاله خارج است.

چگونگی ترویج مذهب شافعی به واسطه نخستین رجال ایرانی شافعیه

با بررسی زندگی‌نامه نخستین رجال ایرانی شافعیه و تحلیل تاریخی وقایع آن دوران، متوجه می‌شویم که این فقها از چهار روش برای ترویج مذهب شافعی استفاده کرده‌اند؛ الف. تربیت شاگردان؛ این نخستین روش و مهم‌ترین عامل ترویج مذهب شافعی بوده است. ایرانیانی که به خدمت نسل اول و دوم شاگردان شافعی رسیدند و به ایران بازگشتند به تربیت شاگردانی در مناطق خود پرداختند و بدین‌گونه مذهب را ترویج دادند. اینان نسلی از علمای شافعی مذهب را تربیت کردند که مهم‌ترین نقش را در اشاعه مذهب شافعی داشتند.

ب) دومین روش، به‌دست گرفتن منصب قضاوت در شهرهای مختلف و به‌کارگیری فتاوی مذهب شافعی در امر فتواست؛ برای نمونه می‌توان به ابن سریق در شیراز و ابن کج در دینور اشاره کرد که هرکدام با احراز منصب قضا و با به‌کارگیری مذهب شافعی، نقش مهمی در ترویج این مذهب داشته‌اند.

ج) سومین روش، بنیانگذاری مدارس برای ترویج مذهب در شهرهای مختلف است؛ مانند مدرسه ابن فورک در نیشابور و مهم‌تر از آن، بنیانگذاری نظامیه‌ها در شهرهای مختلف که تمام استادان، طلاب و حتی کارمندان آن می‌بایست شافعی مذهب باشند. این عامل نیز از مهم‌ترین عوامل ترویج مذهب در ایران بوده است.

د) چهارمین روش، نفوذ در ارکان دولت و به‌دست گرفتن قدرت سیاسی است که بهترین نمونه آن، خواجه نظام‌الملک یکی از مشهورترین سیاستمداران تاریخ ایران بوده است. البته، این پدیده در میان نسل اول شافعیان ایران دیده نمی‌شود و از نسل سوم فقهای شافعی اندک اندک در جای جای ایران مشاهده می‌شود.

فضای فرهنگی و علمی ایران در مقطع تاریخی ورود مذهب شافعی

ایرانیان که بسیاری از آنان به امید نجات از بیداد ساسانیان، دین اسلام را پذیرفته بودند

با روی کار آمدن امویان متوجه شدند که اشتباه کرده‌اند و سعی نمودند با سپردن حکومت به بنی‌عباس وضع را اصلاح کنند. عباسیان نیز به محض به‌دست آوردن قدرت، چنان بی‌رحمانه با امویان برخورد کردند که شگفتی همگان را برانگیختند.

ایرانیان در دستگاه عباسیان نفوذ زیادی داشتند؛ اما از وضع موجود خرسند نبودند و تلاش‌هایی را برای تغییر، انجام دادند. نهضت شعوبیه که از عهد امویان در ایران آغاز شده بود، پس از عهد عباسیان نیز به شکل دیگری ادامه پیدا کرد. قیام‌های ابوسلمه خلال، مازیار، یعقوب و مرداویج نتیجه همان نهضت بود که سرانجام به تشکیل حکومت‌هایی محلی انجامید که با زبان مستقل فارسی دری راه انفصال از حکومت مرکزی را باز کردند.

نخستین جرقه‌های ورود مذهب شافعی به ایران با به‌ثمر نشستن تلاش ایرانیان برای تشکیل حکومت‌های محلی و استقلال عنصر ایرانی از حکومت عباسیان مصادف شد. ابن راهویه در ۲۳۸ قمری درگذشت و در آن هنگام، سی و چند سال از حکومت طاهریان (۲۰۵-۲۵۹ق) در خراسان و ماوراءالنهر می‌گذشت. با ظهور طاهریان در خراسان (۲۰۶ الی ۲۶۰)، زمینه فعالیت فرهنگی و علمی ایرانیان آغاز شد. سال‌های تأسیس حکومت طاهریان که با تلاش ایرانیان برای بازخوانی هویت خود همراه بود؛ با سال فوت شافعی در مصر (۲۰۵) روبه‌رو شد. با به حکومت رسیدن سامانیان (۲۶۱-۳۹۵ق) حمایت از اهل علم بیشتر شد و در همان سال‌ها، فقه شافعی به نیشابور، اسفراین، اصفهان، شیراز، سمرقند و قم رسید. طاهریان در موضوعات مذهبی به دولت مرکزی وفادار بودند (فلاح‌زاده، ۱۵۰) جز طاهریان و سامانیان، صفاریان (۲۴۷ الی ۲۸۸)، علویان (۲۵۰ الی ۳۱۶) و ساجدیان (۲۷۶ الی ۳۱۷) و آل زیار (۳۱۶ الی ۴۳۴) و دیگران کم‌کم راه خود را از حکومت مرکزی جدا کردند. این سلسله‌ها که برخی چون علویان، صفاریان و آل بویه شیعه بودند و برخی چون سامانیان سنی بودند در یک چیز متحد بودند و آن جدایی و استقلال ایران از عباسیان بود؛ جدایی که به‌ناچار به دو دلیل اتفاق می‌افتاد: یکی اختلاف فرهنگی ایرانی و عرب و دوم ظلم و ستم امویان و عباسیان. ایرانیان بعد از آنکه تا حدود زیادی استقلال سیاسی خود را به‌دست آوردند به بازخوانی اندیشه اسلامی پرداختند و در نواحی مختلف، حرکت‌هایی فکری شکل گرفت که به‌نوعی رنسانس و بازخوانی اندیشه اسلامی انجامید؛ خوانشی که در عین وفاداری به‌مبادی اسلام، با سابقه فرهنگی ایرانیان هم‌خوانی داشت و برآمده از فرهنگ ایرانی بود. تلاش برای استقلال و

رواداری سیاسی، عامل پویایی فرهنگی و رشد اندیشه‌های مختلف بوده و جامعه را به سوی فعالیت‌های علمی و فرهنگی سوق داد و سبب ظهور گرایش‌های مختلف مذهبی در جغرافیای فرهنگی و دینی ایران زمین شد. تفاوت فرهنگی و علمی ایران و دارالخلافه قابل انکار نبود و همین تفاوت، سبب تلاش برای استقلال سیاسی می‌شد. احیای تمدن ایرانی در قالب نو اسلامی در قرون سوم و چهارم و آزاد اندیشی دینی در این بستر سبب شد که درخشان‌ترین دوره تمدن اسلامی از لحاظ فرهنگی و از لحاظ علمی در ایران زمین شکل گیرد.

«گرایش‌های مذهبی و تفاوت در طرز تلقی آنچه به مباحث عقیدتی تعلق داشت نیز ترجمان احوال روانی و مرده‌ریگ آداب و اخلاق محلی بود ... چنانچه در اهواز بیشتر از هر جای دیگر عقاید معتزله رواج پیدا کرد. در سیستان پیروان خوارج، در نساپور و هرات پیروان کرامیه و در نزد اهل ترمذ مذهب جهمیه غلبه داشت» (زرین کوب ۱۳۷۳، ۹۰/۲). ظاهریه در فارس به تصدی مقام قضاوت و غیره رسیدند و بر دیگران چیره بودند (متز، ۱/۲۴۰).

ایرانیان که در پی هویت بخشی مجدد دینی و ملی بودند؛ پذیرای نحله‌های فکری و کلامی بوده و به آزمودن و سنجش آنها پرداخته‌اند. در میان اهل سنت ایران برخی به معتزله و برخی به ماتریدی و برخی به اشعریه گرویدند. «اصحاب رای پیرو طریقه ابومنصور ماتریدی بودند و اصحاب حدیث به‌ویژه شافعی‌ها پیروان اشعری. از جمله در عراق و فارس و جبال درین ایام مذهب کلامی رایج طریقه اشعری بود و در خراسان و ماوراء النهر مذهب ماتریدی» (زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ۱۴۷) در خراسان، جبال و سیستان مذاهب شافعی و حنفی جاری بود. در فارس، مذهب ظاهریه و شافعی و در آذربایجان و اهواز مذاهب مالکی و حنبلی بود. «با آنکه دیالمه در مذهب شیعه رسوخ داشتند، نسبت به مذاهب عام مردم، جز به ندرت از اقتضای تسامح خارج نمی‌شدند» (زرین کوب، روزگاران، ۴۵۱). در این میان «مذهب امامیه خیلی زود در ایران مورد توجه علاقه شد و ناخرسندی موالی از طرز فرمانروایی امویان و عباسیانهم از همان آغاز، اسباب بسط و رواج آن را در بین مردم ایران آماده ساخت» (زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ۱۵۱).

این تنوع مذهبی در آن عصر که مذاهب به‌تازگی شکل گرفته و هنوز تعصب مذهبی شکل نگرفته بود، ضرورت می‌یافت که انتقال از یک مذهب فقهی به مذهب دیگر مشکل نباشد. «آورده‌اند احمد بن فارس بزرگ‌ترین لغویان (متوفای ۳۶۹) نخست، شافعی بود،

سپس مالکی شد و چون سبب پرسیدند گفت: مرا غیرت بر این داشت؛ روا نبود که در شهری چون ری، یک تن پیرو آن مرد مقبول (یعنی مالک بن انس) نباشد» (متز، ۱/۲۴۲) ایرانیان نمی‌توانستند انحصارگرایی دینی در امویان را بپذیرند و به‌نوعی به میانه‌روی در دینداری گرایش داشتند و این میانه‌روی در مذهب شافعی وجود داشت. شافعی چون هم از مکتب حدیثی مالک بهره برد و هم به‌واسطه شاگردان ابوحنیفه با مکتب رای در کوفه آشنا بود؛ توانست مذهبی میانه و متعادل را ارائه کند. این تعادل منهجی به‌نوعی هماهنگی در دیدگاه‌های کلامی شافعی انجامید و در برخی از آرای فقهی وی نمود پیدا کرده است. شافعی در موضوعات کلامی که برگرفته از منازعات سیاسی بود، دیدگاهی متعادل داشت و بدون توجه به قدرت حاکمه محبت خود به آل پیامبر را انکار نمی‌کرد و به همین سبب مدتی که در یمن قضاوت را به عهده داشت به طرفداری از پیروان حضرت علی (ع) پرداخت (ابوزهره، ۲۲) و به همین سبب به زندان رفت. شافعی صلوات بر آل رسول را جزو مبانی تشهد در نماز می‌دانست و ترک آن را موجب سجده سهو می‌شمرد (شربینی، ۳۱۴).

ایرانیان در میان طبقه دوم اصحاب شافعی

در این مرحله، ۱۲ ایرانی از مناطق مختلف، برای یادگیری فقه شافعی به نزد شاگردان شافعی رفتند. از میان آنان، ابن سیار به عراق رفت، اما بقیه به نزد ربیع و مزنی در مصر هم رفتند.

احمد بن سیار مشهور به ابن سیار مروزی (۲۶۸ ق) اولین ایرانی است که فقه شافعی را نزد شاگردان عراقی شافعی آموخت. سبکی او را اولین نفر از طبقه دوم شاگردان شافعی معرفی کرده (سبکی، ۱۸۳/۲) و بغدادی هم او را امام اهل حدیث در شهر خود دانسته است (بغدادی، ۳۰۶/۵). ابن سیار نزد سلیمان بن حرب، اسحق ابن راهویه و یحیی بن بکیر حدیث و فقه آموخت و از ابن حنبل نقل حدیث کرده است (ابن عساکر، ۲۱۸/۳۳). بخاری، نسائی، ابن خزیمه و محمد بن نصر مروزی از او نقل حدیث کرده‌اند (بغدادی، ۳۰۶/۵؛ سبکی، ۱۸۳/۲). ابن سیار قبل از عبدان مروزی، فقه شافعی را به مرو برده است (سمعانی، ۳۵۷/۳)؛ اما نقش زیادی در ترویج فقه شافعی در آن نواحی نداشت. وی جزو اصحاب وجه در مذهب شافعی است (نووی، ۱۱۳/۱؛ ذهبی، تذکرة الحفاظ؛ ۱۰۷/۲ و ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۶۰۹/۱۲). برخی از سیره نویسان

چون ابن صلاح نوشته‌اند که به مصر هم سفر کرده است؛ اما هیچ سندی در دست نیست که در مصر با شاگردان شافعی دیداری داشته است (ابن صلاح، ۳۴۲/۱).

شاگردان ایرانی ربیع و مزنی

شافعی پیش از آنکه به مصر برود آوازه‌اش در حجاز، عراق و شام پیچیده بود. در مصر به‌ویژه مالکی مذهب، نام شافعی را شنیده بودند و زمانی که به آنجا رفت از او به‌عنوان برترین شاگرد مالک، استقبال کردند (ابوزهره، ۳۰). اما شافعی فقط پنج سال در مصر ماند و در ۲۰۵ قمری درگذشت. بعد از شافعی، برخی از فقهای ایرانی توانستند به محضر ربیع مرادی و مُزنی برسند.

از میان ایرانیان یازده نفر برای کسب علم فقه و حدیث به نزد ربیع و مزنی رسیدند و به مذهب شافعی درآمدند و تا آخر عمر به آن پایبند بودند. این یازده نفر عبارت بودند از: ابوالحسین اصفهانی، ابو یعقوب اسفراینی، ابن عقیل فاریابی، عبدان مروزی، محمدبن نصر مروزی، ابوجعفر ترمذی، ابو عبدالله اصفهانی، ابن خزیمه نیشابوری، ابو عوانه اسفراینی، ابن منذر نیشابوری و اصم نیشابوری.

در منابع تاریخی و تراجم رجال از **ابوالحسین اصفهانی** (۲۶۲ ق) با عنوان «صاحب الشافعی» و «ورّاق ربیع بن سلیمان» نام برده‌اند؛ یعنی همراه شافعی و بعد از آن هم کاتب ربیع مرادی (المقریزی، ۹۶/۶ و سبکی، ۲۴۲/۲ و جرجانی، ۶۹/۴ و ابن منظور، ۳۲۷/۲۲ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ۲۶۹/۲۱). ابوالحسین اصفهانی، از اولین ایرانیانی بوده که به مصر رفته و مذهب شافعی را اختیار کرده و تا آخر عمر در آنجا مانده است.

ابویعقوب اسفراینی (۲۸۴ ق) (ابوالفدا، ۵۸/۲)، که ذهبی او را امام، فقیه، حافظ و شیخ خراسان نامیده (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۵۷/۱۳)، در طلب حدیث به خراسان، جبال، بغداد، بصره، کوفه، حجاز، شام و مصر سفر کرده است. فقه شافعی را از مزنی آموخت و در نزد ربیع، المبسوط را خواند (المقریزی، ۳۶/۲؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۵۷/۱۳؛ سبکی، ۲۵۸/۲). وی در رمضان ۲۸۴ قمری در اسفراین درگذشت. (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۵۷/۱۳؛ سبکی، ۲۵۸/۲). ابو یعقوب اولین کسی است که در منطقه اسفراین فقه شافعی را آموخت؛ اما نقش زیادی در ترویج مذهب در اسفراین نداشته است.

محمد بن عقیل فاریابی (۲۸۵ ق) از اصحاب مزنی و ربیع بن سلیمان بوده است (سبکی، ۲۴۳/۲). عسقلانی نوشته است که پس از اخذ فقه، همچنان در مصر مانده است

(عسقلانی، تبصیر المنتبه، ۱۱۰۷/۳) و به سبب مصاحبت طولانی با مزنی و ربیع، حکایات فراوانی را از ایشان و شافعی نقل کرده است (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۸۳/۱۰). وی، استاد محمد بن احمد کنانی بود که شیخ شافعیان مصر بوده است (ابن شهبه، ۱۳۰/۱).

ابومحمد، **عبدان بن محمد** مروزی جنجوردی (۲۲۰-۲۹۳ق) که او را امام، حافظ، ثقه، زاهد و شیخ خراسانیان (سبکی، ۲۹۷/۲؛ ابن جوزی، ۴۶/۱۳؛ دمشقی، ۴۰۶/۲ و ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۳/۱۴) نام برده‌اند؛ احتمالاً اسمش عبدالله بوده و مردم او را **عبدان** نامیده‌اند (ابن عساکر، ۳۵۹/۳۷) که نزد قتیبه بن سعید (۲۴۰ ق) و ابن راهویه (۲۳۷ ق) حدیث شنید (دمشقی، ۴۰۶/۲-؛ ابن جوزی، ۴۶/۱۳) و بعد از آن به مصر رفت و نزد ربیع مرادی و مزنی فقه آموخت (سبکی، ۲۹۷/۲؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۹/۱۱). بعد از مرگ آنان به مرو بازگشت و فقه شافعی را در آنجا گسترش داد (سبکی، ۲۹۷/۲). حافظ طبرانی (ابن عماد، ۳۹۵/۳) از او نقل حدیث کرده و حاکم نیشابوری هم در مرو از او حدیث شنیده است (المنصوری، ۱۰۶۱/۲). اولین آشنایی **عبدان** با فقه شافعی زمانی بود که ابن سیار برای بار اول کتب مذهب شافعی را به مرو برد. جمعی، آن کتب را دیدند و شیفته آن شدند. **عبدان** از ابن سیار خواست که آن کتاب‌ها را به او دهد تا برای خود کتابت کند؛ اما او موافقت نکرد. **عبدان** باغی را که داشت فروخت و خرج سفر خود کرد و برای طلب علم به مصر رفت. در آنجا به خدمت مزنی و ربیع و بسیاری از علمای وقت رسید. بعد از آن به مرو بازگشت (ابن کثیر، طبقات الفقهاء الشافعیین، ۱۷۴؛ سبکی، ۲۹۷/۲؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۳/۱۴ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ۹۶۰/۶). **عبدان** اولین کسی نبود که فقه شافعی را به مرو برد؛ اما مهم‌ترین کسی بود که مذهب شافعی را در آنجا و در خراسان گسترش داد (ذهبی، تذکره الحفاظ، ۱۸۷/۲ و زرکلی، ۱۱۸/۴). بسیاری از خراسانیان از او کسب علم و حدیث کرده‌اند (بغدادی، ۴۴۷/۱۲). چند کتاب را به او نسبت داده‌اند؛ مانند المعرفه که یکصد جلد بوده و دیگری الموطأ (کحاله، ۳۴۷/۲؛ سیوطی، ۳۰۲؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۳/۱۴).

محمد بن نصر مروزی (۲۹۴ ق) به سال ۲۰۲ قمری در بغداد به دنیا آمد (سبکی، ۲۴۶/۲). حاکم نیشابوری او را فقیه، عابد، عالم و امام بلامنازع عصر خود در حدیث دانسته و از ابن حزم نقل می‌کند که او را بعد از صحابه، اعلم امت دانسته است (سبکی، ۲۴۶/۲). نقل است که: «اگر کسی ادعا کند که محمد بن نصر تمام احادیث حضرت پیامبر و صحابه را می‌داند سخن گزافی نگفته است» (هیتو، ۷۰). مروزی با احمد بن

حنبل ملاقات داشته و به نزد او تلمذ و از اصحاب ابوحنیفه هم طلب علم کرده است (ابن حزم، ۲۷۳/۲) دبوسی حنفی درباره او نوشته است: «وقتی به سمرقند رفتم محمد بن نصر مروزی را دیدم که دریایی از علم الحدیث بود (بغدادی، ۳۱۶/۳) ابن تیمیه نیز او را در کنار ابن حنبل، ابن راهویه، بخاری، ابوزرعه، ابو حاتم و ابو داوود، از بنیانگذاران علم الحدیث می‌داند (ابن تیمیه، ۲۶۱/۱). ابن قیم او را مجتهد مطلق دانسته است (ابن قیم، ۱۱۹). از صیرفی که از فقهای شافعیه است نقل است که فقط کتاب *القسامه مروزی* کافی است تا او را افقه مردم بنامیم (ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ۳۴/۱۴). وی که مروی الاصل بود؛ در نیشابور بزرگ شد (ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ۳۳/۱۴؛ سبکی، ۲۴۶/۲). برای طلب علم به نزد شاگردان شافعی رفت. در عراق نزد زعفرانی (۲۶۰ ق) و در مصر به محضر مزنی و ربیع مرادی رفت و به اجتهاد مطلق رسید. بعد از وفات ربیع و مزنی، مصر را ترک کرد و به سمرقند رفت و برای اولین بار کتاب مختصر مزنی را در آنجا تدریس کرد و مذهب شافعی را ترویج داد. وی در سال ۲۹۴ قمری در ۹۲ سالگی در آنجا درگذشت. او در زمان خود، امام شافعیان بود (ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ۳۴/۱۴؛ هیتو، ۷۰؛ الدیب، ۱۲۴). مروزی، هم در میان مردم و هم در میان حاکمان سمرقند جایگاه والایی داشت. اسماعیل سامانی (۲۹۵ ق) امیر سامانیان که به ادب فارسی علاقه‌مند بود، از مروزی بسیار حمایت می‌کرد. کتاب‌های *اختلاف العلماء* و *الایمان* از اوست. چون مروزی با بعضی از آرای شافعی مخالفت داشت، بعضی گمان کرده‌اند که از مذهب خارج شده است؛ اما این موضوع به خروج آنان از مذهب نمی‌انجامد. ابن خزیمه و مزنی هم در مواردی با آرای شافعی مخالفت داشته‌اند (ابن صلاح، ۲۷۷).

ابوجعفر ترمذی (۲۹۵ ق) (ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ۵۴۹/۱۳؛ ابن خلکان، ۱۹۵/۴) در سال ۲۰۰ قمری (سمعانی، ۴۴/۳) و به قولی ۲۰۱ قمری (ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ۵۴۵/۱۳) به دنیا آمد. در آغاز مذهب حنفی داشت، اما بعد از آن به شافعی گروید (ابن شهبه، ۸۲/۱) به نزد شاگردان شافعی از جمله ربیع رفت و از آنان فقه آموخت (ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ۵۴۹/۱۳؛ ابن شهبه، ۸۲/۱) به بغداد بازگشت و قبل از ابن سربج در عراق شیخ شافعیان بود (سبکی، ۱۸۷/۲). در میان شافعیان بغداد از همه بیشتر اهل ورع بود و از کسی چیزی نمی‌خواست و هرماه فقط چهار درهم خرج می‌کرد (ابن جوزی، ۷۸/۱۳؛ سماعانی، ۴۴/۳ و نووی، ۲۰۲/۲ و ابن خلکان، ۱۹۵/۴؛ ابن کثیر، *البدایه و النهایه*؛ ۷۴۸/۱۴) کتاب *اختلاف اهل الصلاه فی الأصول* از اوست. تا آخر عمر در بغداد

مانند (نووی، ۲۰۲/۲؛ ابن اثیر، ۵۶۷/۶) و ۹۴ سال عمر کرد (الربعی دمشقی، ۶۲۳/۲) و در سال ۲۹۵ درگذشت (ابن اثیر، ۵۶۷/۶؛ بغدادی، ۳۸۳/۱) و در آخر عمر اختلال حواس داشت (سبکی، ۱۸۷/۲؛ ابن جوزی، ۷۸/۱۳؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۵۴۹/۱۳) درباره **ابوعبدالله اصفهانی** (۲۹۹ ق)، در کتب تراجم از وی با عنوان «کاتب القاضی» نام برده شد و چنین آمده است که به مصر رفته و نزد اصحاب شافعی و ابن وهب فقه آموخته است (عسقلانی، تهذیب التهذیب ۲۴۱/۹؛ سبکی، ۲۴۱/۲؛ اصبهانی، ذکر اخبار اصفهان؛ ۲۳۳/۲). ابن کثیر نوشته است که کتاب‌های زیادی تالیف کرده است (ابن کثیر، طبقات الفقهاء الشافعیین، ۱۸۳).

محمد ابن اسحاق، ملقب به شیخ الاسلام و مشهور به **ابن خزیمه نیشابوری** (۲۲۳-۳۱۱ ق) در نیشابور به دنیا آمد. پس از نیشابور برای کسب علم به مرو، ری، شام، جزیره، بغداد، بصره و مصر سفر کرد (ابن جوزی، ۲۳۳/۱۳). از بخاری، مسلم، ابن راهویه و محمد بن حمید، حدیث شنید (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳۶۵/۱۴ و سبکی، ۱۱۰/۳). از ربیع نقل است که بیش از آنکه ابن خزیمه از ما یاد بگیرد، ما از او یاد گرفتیم (سبکی، ۱۰۹/۳؛ هیتو، ۷۷). شهرت علمی و کتاب *الصحیح* وی در علم حدیث، و گرایش او به فقه شافعی، سبب روی آوردن مردم به مذهب شافعی شد. از رویانی نقل است که با محمد بن نصر مروزی و ابن خزیمه در مصر به نزد ربیع بن سلیمان کتب شافعی را آموختیم (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳۷۱/۱۴).

یعقوب بن اسحق اسفراینی (۳۱۶ ق)، مشهور به **ابو عوانه** و ملقب به حافظ، که اصل او از نیشابور بود، بعد از سال ۲۳۰ در اسفراین متولد شد (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۱۷/۱۴). برای کسب حدیث و فقه به مرو، عراق، حجاز، یمن، شام، جزیره، شیراز، اصفهان و مصر رفت (ابن خلکان، ۳۹۳/۶؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ۳۱۵/۷؛ سبکی، ۴۸۷/۳؛ جمعی از نویسندگان، مشاهیر رجال اسفراین؛ ۳۲) در علم الحدیث به شهرت رسید و کتاب *الصحیح المسند* وی مشهور است. زمانی که در مصر بود به نزد ربیع مرادی و مزنی، به تلمذ پرداخت (سبکی، ۴۸۷/۳). بعد از کسب علم به شهر خود اسفراین بازگشت و اولین کسی بود که فقه شافعی را به اسفراین آورد (ابن خلکان، ۳۹۴/۶؛ ذهبی، تاریخ الاسلام؛ ۳۱۵/۷ و سبکی، ۴۸۷/۳) و تا پایان عمر به ترویج این مذهب در اسفراین پرداخت.

ابن منذر نیشابوری (۲۴۱-۳۱۸ ق) که سبکی او را امام دانسته (سبکی، ۱۰۲/۳) و نووی نوشته است که همه به امامت او اجماع دارند (نووی، ۱۹۶/۲) در نیشابور به دنیا

آمد (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۹۰/۱۴). ابتدا در آنجا به کسب علم پرداخت و بعد به مصر رفت و نزد عبدالرحمن بن عبدالله (۲۶۸ ق) و ربیع، فقه شافعی آموخت (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۹۰/۴). محمد بن اسماعیل صاحب کتاب صحیح بخاری و ابوحاتم رازی و ابو عیسی، صاحب کتاب جامع ترمذی نیز استادان او بوده‌اند (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۹۰/۱۴). سبکی نوشته است که محمدون (محمد نام‌ها) که همه به درجه اجتهاد مطلق رسیده‌اند، چهار نفر هستند: محمد بن نصر مروزی، محمد بن جریر طبری، محمد بن خزیمه و محمد بن منذر (سبکی، ۱۰۲/۳) که با وجود آنکه به اجتهاد مطلق رسیده‌اند در مذهب شافعی مانده‌اند. ابن منذر هشت سال در مصر در نزد ربیع، فقه و حدیث آموخت. بعد از آن به مکه رفت و در آنجا به درس و فتوی پرداخت و شیخ حرم مکه شد و در همانجا درگذشت. نووی و ذهبی نوشته‌اند که ابن منذر خود را ملتزم به مذهب خاصی نمی‌کرد و در اجتهاد مستقل بود؛ اما باز او را در شمار فقهای شافعی به حساب آورده‌اند (نووی، ۱۹۷/۲؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۹۱/۱۴). ابواسحق هم او را از شافعیان به حساب آورده است (شیرازی، ۱۰۹). ابن منذر کتاب‌های زیادی نوشته است که یکی از آنها تفسیر قرآنی است که در چندین جلد نوشته شده و به قول ذهبی او را در شمار بزرگان تفسیر قرار داده است (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۹۲/۱۴). از دیگر کتب وی الاقناع، المسائل، الاشراف فی اختلاف الفقهاء، در فقه و اثبات القیاس در علم قیاس و الاجماع است (سبکی، ۱۰۲/۳، ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۹۰/۱۴). ابن منذر به بغداد و دمشق مسافرت نکرده بود و در آن دو شهر زندگی نکرده است؛ لذا در تاریخ دمشق و تاریخ بغداد اسمی از او برده نشده است.

ابوالعباس محمد بن یعقوب (۳۴۶ ق)؛ معروف به اصم نیشابوری در سال ۲۴۷ قمری به دنیا آمد (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۵۳/۱۵). بعد از آنکه در نیشابور درس خواند پدرش که از شاگردان اسحق بن راهویه بود (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۵۳/۱۵) او را با خود به اصفهان، مکه، بغداد، کوفه، دمشق، بیروت و جزیره به نزد علمای بزرگ برد (ابن جوزی، ۱۱۲/۱۴؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۵۳/۱۵). زمانی که به مصر رفت اواخر عمر ربیع مرادی بود و کتب شافعی را نزد او خواند (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۵۴/۱۵). در سی سالگی به خراسان بازگشت (ابن جوزی، ۱۱۲/۱۴) بیش از هفتاد سال در خراسان به روایت حدیث و تدریس فقه پرداخت (ابن عماد، ۲۴۵/۴). به سبب همین طول مصاحبت با آثار شافعی، بیش از همه شاگردان نسل دوم شافعی به آثار شافعی

آشنایی داشت و روایت وی از کتب شافعی، معتبرترین روایت است (قواسمی، ۳۳۰). شهرت زیادی داشت و طالبان علم از نقاط مختلف حتی از اندلس به نزد او می‌آمدند (ابن عماد، ۲۴۵/۴). از آنجا که پس از مراجعت از سفر و بازگشت به خراسان دچار کم‌شنوایی شده بود و به تدریج شنوایی خود را در طی سنوات از دست داد؛ او را اصم نامیده بودند (ابن عماد، ۲۴۵/۴) گرچه خودش از اینکه او را اصم بنامند اکراه داشت (الصفدی، ۱۴۵/۵).

ایرانیان در میان طبقه سوم اصحاب شافعی

گروه دوم از ایرانیانی که فقه شافعی را آموختند، فقهای طبقه سوم مذهب و بعد از آن هستند که در ترویج مذهب در ایران تاثیر زیادی داشتند که این افراد عبارت بودند از: (۱) ابن سُرَیج شیرازی؛ (۲) ابوسعید اصطخری؛ (۳) ابن القاص طبری؛ (۴) ابواسحق مروزی؛ (۵) ابوبکر فارسی؛ (۶) آبری سیستانی؛ (۷) ابن سُنّی دینوری؛ (۸) قفال کبیر؛ (۹) ابو عبدالله خضری مروزی؛ (۱۰) ابن لال همدانی و (۱۱) ابن کج دینوری.

ابوالعباس ابن سُرَیج (۳۰۶ ق)، ملقب به «باز اُشهب» و «شیخ المذهب» در ابتدا به علم حدیث علاقه‌مند بود (ذهبی ۸۱۱/۳) و برای کسب آن به نزد ابو داوود صاحب کتاب السنن رفت. ابن ندیم او را از متکلمان شافعی شمرده (ابن ندیم، ۲۶۶) و ضیاء‌الدین رازی پدر فخر رازی او را اعلم اصحاب شافعی در کلام دانسته است (سبکی، ۲۲/۳). مناظرات او با داوود ظاهری و پسرش محمد بن داوود مشهور است (سبکی، ۲۷/۳). فقه شافعی را نزد الانمطی (۲۸۸ ق) که شاگرد مزنی و ربیع بود (هیتو، ۱۲۰) آموخت. ابتدا در شیراز و بعد در بغداد به قضاوت رسید و مذهب شافعی را مبنای کار خود قرار داد و نقش زیادی در ترویج مذهب شافعی به‌ویژه در بغداد داشته است (قواسمی، ۳۲۸). در برابر فتوای کفر حلاج مقاومت کرد؛ چون او را عالم به قرآن، فقه، حدیث و انسانی عابد می‌دانست و می‌گفت که حلاج سخنانی می‌گوید که من درک نمی‌کنم؛ پس نمی‌توانم به کفر او حکم کنم (ماسینیون، ۵۵). می‌توان اولین ورود مذهب شافعی به شیراز را از طریق او دانست که بر مبنای مذهب شافعی قضاوت و شاگردانی را در آنجا تربیت می‌کرد. ابن سُرَیج که ۵۷ سال عمر کرد بیش از چهارصد کتاب، که اکثر آنها درباره مذهب شافعی بوده، نوشته است و برخی از آنها از بین رفته است؛ مانند التقریب بین المزنی و الشافعی و الرد علی محمد بن الحسن، الرد علی عیسی بن ابان و مختصر فی الفقه (قواسمی، ۳۲۸؛ سبکی، ۲۱/۳). ابن سُرَیج، مجتهدی کامل و صاحب رای بود و گاه

با آرای شافعی نیز مخالفت کرده است (سبکی، ۲۲/۳).

ابوسعید اصطخری (۳۲۸ ق) (بغدادی، ۲۰۶/۸)، در استخر فارس به دنیا آمد و برای کسب علم به بغداد رفت و همدرس ابن سریج بوده (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۵۰/۱۵) و نزد ابن ابوهریره و ابن خیران فقه شافعی آموخت (سبکی، ۲۳۰/۳). در بغداد شیخ شافعیان و قاضی حسیبه بود و تمام اماکن فساد بغداد را آتش زد (سبکی، ۲۳۰/۳؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۵۱/۱۵؛ ابن الملقن، ۴۵؛ ذهبی، تاریخ الاسلام ۲۲۶/۲۴؛ نووی، ۲۳۷/۲). در قم قاضی شد (ابن خلکان، ۷۴/۲) و برای اولین بار در آنجا بر طبق مذهب شافعی فتوا داد. مدتی عهده دار نظارت بر محاکم سیستان بود (سبکی، ۲۰۳/۳). کتاب ادب القضاء از اوست. نقل است که به جواز قتل صابئیان فتوی داده است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۲۲۶/۲۴؛ سبط ابن جوزی، ۱۵/۱۷؛ سبکی، ۲۰۳/۳؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۵۱/۱۵)

ابوالعباس طبری مشهور به ابن القاص (۳۳۵ ق)، که سبکی او را الشیخ الإمام نامیده است، از اهالی مازندران بوده و فقه شافعی را نزد ابن سریج آموخت (ابن خلکان، ۶۸/۱؛ سبکی، ۵۹/۳). بعد از تحصیل علم، به مازندران بازگشت و فقه شافعی را به آنجا برد و مردم طبرستان فقه شافعی را از او آموختند (سبکی، ۵۹/۳؛ هیتو، ۱۴۲) آثار زیادی از او به جا مانده است؛ مانند؛ التلخیص که به قول نووی در نوع خود نه پیشتر و نه پس از آن کسی مانند آن را ننوشته است (نووی، ۲۵۳/۲) که قفال، ابوعبدالله ختن و ابوعلی سنجی آن را شرح کرده‌اند و در کتب فقهی بیشتر وی را با عنوان «صاحب التلخیص» می‌شناسند. از دیگر کتب وی المفتاح، ادب القاضی و المواقیت هستند. در اواخر عمر منصب قضای شهر طرسوس را به عهده داشت و در همانجا درگذشت (سبکی، ۵۹/۳).

ابراهیم ابواسحق مروزی (۳۴۰ ق)، نزد ابن سریج علم آموخت و برترین شاگرد او بود (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۲۹/۱۵) و بعد از او ریاست شافعیان بغداد را به عهده گرفت (نووی، ۱۷۵/۲ و ابن خلکان، ۲۶/۱). او مذهب شافعی را در عراق گسترش داد (نووی، ۱۷۵/۲). شاگردان زیادی را تربیت کرد و بعد از وی، مذهب شافعی به دو طریقه خراسانی و عراقی تقسیم شد (نووی، ۱۷۵/۲). از مروزی نقل است که وقتی به بغداد رفتیم؛ جز ابن سریج و اصطخری کسی در آنجا نبود که شایستگی تدریس فقه شافعی را داشته باشد (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۵۰/۱۵). ابواسحاق در اواخر عمر به مصر رفت و در آنجا نیز به تدریس و فتوا پرداخت. در مصر کتابی با نام السنة نوشت و در جامع مصر

تدریس کرد. به سبب موضوعاتی که در آن بیان شده بود، نزاعی صورت گرفت که به دخالت کافور حاکم وقت مصر انجامید (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۵۰/۱۵). ابواسحق در مصر درگذشت و در جنب قبر شافعی دفن شد (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۲۹/۱۵ و ابن خلکان، ۲۶/۱ و نووی، ۱۷۵/۲ و هیتو، ۱۴۴). محله درب المروزی قاهره به او منتسب بوده است (بغدادی، ۴۹۸/۶). نووی او را امام جماهیر شافعیان نامیده است (نووی، ۱۷۵/۲). عجیب آنکه سبکی در الطبقات نامی از او نبرده است.

احمدبن حسن (۳۵۰ ق) مشهور به **ابوبکر فارسی**، اولین فرد از مردم بلخ بود که فقه شافعی آموخت (سبکی، ۱۸۵/۲). برخی سال وفات او را ۳۰۵ و برخی سال ۳۵۰ دانسته‌اند. کسانی که وفات او را ۳۰۵ نوشته‌اند، گمان کرده‌اند که نزد مزنی تلمذ کرده است. اما این سخن درست نیست (ابن شهبه، ۱۲۳/۱). سبکی هم این سخن را درست نمی‌داند و می‌گوید که دستخطی را از او دیده است که به سال ۳۳۹ قمری در سمرقند نوشته شده است. پس ابوبکر فارسی تا سال ۳۳۹ زنده بوده است (سبکی، ۱۸۶/۲). ابن‌کثیر هم وفات او را حدود ۳۵۰ قمری نوشته است (ابن‌کثیر، طبقات الفقهاء الشافعیین، ۲۴۳). نووی نوشته است که ابوبکر فارسی تالیفات با ارزشی داشته است (نووی، ۱۹۵/۲) که یکی از مشهورترین آنها *عیون المسائل فی النصوص* است (ابن الملتن، ۴۳؛ ابن شهبه، ۱۲۳/۱).

ابوالحسن **آبُری سجستانی** (۳۶۳ ق) به سبب تألیف کتاب معتبر *مناقب الشافعی* در ۷۵ باب شهرت دارد. او حافظ قرآن، محدث و مورخ بود. در طلب حدیث به خراسان، جبال، شام و جزیره رفت (الصفدی، ۲۷۵/۲؛ سبکی، ۱۴۷/۳). از ابن‌سراج و ابن‌خزیمه حدیث شنید (سبکی، ۱۴۷/۳). از محمدبن ربیع فرزند ربیع مرادی علم آموخت (دمشقی، ۱۴۵/۳؛ ابن‌عساکر، ۳۳۹/۵۲؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۹۹/۱۶). در حدیث به چنان مقامی رسید که بعد از ابن‌حبان، مشهورترین محدث سیستان به‌شمار می‌آمد (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۹۹/۱۶).

ابوبکر احمدبن محمد مشهور به **ابن سُنّی** و **حافظ دینوری**، (۳۶۴ ق)، حافظ در علم‌الحدیث و فقیه شافعی، در حدود سال ۲۸۰ هجری در دینور به دنیا آمد (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۵۵/۱۶؛ سبکی، ۳۹/۳؛ اتابکی (۱۹۹۲) ۱۱۳/۴؛ سمعانی، ۲۷۹/۷). برای کسب حدیث به نقاط مختلفی مانند بغداد، شام، جزیره و مصر (سبکی، ۳۹/۳؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ۳۱۸/۲۶) سفر کرده و سرانجام به دینور بازگشته است. او از

شاگردان نسائی (۳۰۳ ق) صاحب السنن، ابویعلی موصلی (۳۰۷ ق)، محمدبن جریر طبری (۳۱۰ ق) و ابوداود سیستانی (۲۷۵ ق) بوده است؛ اما بیشتر به «صاحب النسائی» مشهور است (نووی ۵۷/۱؛ سبکی، ۳۹/۳). کتاب‌های زیادی تالیف کرده است؛ مانند القناعه، عمل الیوم و اللیله، فضائل الاعمال، ریاضه المتعلم، الطب النبوی، الصراط المستقیم و المجتبی که مختصر السنن نسائی است (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۵۶/۱۶؛ زرکلی، ۲۰۹/۱). مدتی در ری قاضی بود؛ اما استعفا داد و به دینور بازگشت (سبکی، ۳۹/۳؛ ابن نقطه، ۱۷۰). روز چهارشنبه دهم شوال ۳۶۴ درگذشت (ابن نقطه، ۱۷۰). بغدادی با نوه او روح بن محمد مشهور به قاضی ابوزرعه رازی (۲۶۴ ق)، آشنایی و ارتباط داشته و به گفته خودش دو بار او را از نزدیک دیده است (بغدادی، ۴۰۹/۸). قول ابن سنی، به‌ویژه درباره جرح و تعدیل در میان اهل حدیث قابل اعتماد بوده است و به گفته ابن نقطه بغدادی، در زمان ابن سنی، در فقه شافعی، علم الحدیث و ادب مانند او در منطقه جبال کسی دیگر نبود (ابن نقطه، ۱۷۱). اگر وی را قاضی بانگ می‌زدند، آشفته می‌شد و از این لقب به شدت احتراز داشت و به گفته شیرویه ابن شهردار، او در شوال سال ۳۶۲ ق به همدان مراجعه کرده است (ابن نقطه، ۱۷۰). ابن سنی اواخر عمر خود را به وراقی گذراند و تا آخر عمر آن را ادامه داد و در زمان فوتش فقط شصت درهم داشت که آن را از وراقی به دست آورد و صرف کفن و دفن او شد (ابن نقطه، ۱۷۰).

ابوبکر محمدبن علی چاچی مشهور به «قفال کبیر» (۳۶۵ ق) در تفسیر، حدیث، فقه، اصول، کلام، لغت و شعر استاد بود (هیتو، ۱۵۸). در زمان خود، عالم‌ترین مردمان به فقه و اصول بود (ابن عساکر، ۲۴۷/۵۴؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۸۳/۱۶). در سال ۲۹۱ ق در تاشکند به دنیا آمد (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۸۴/۱۶). بعد از کسب علم در خراسان، به عراق، حجاز، شام و حجاز مسافرت کرد و به نزد ابن خزیمه، ابن جریر، بغوی و مدائنی رفت (سبکی، ۲۰۰/۳؛ نووی ۲۸۲/۲). او فقه شافعی را به ماوراءالنهر رساند و در آنجا گسترش پیدا کرد (هیتو، ۱۵۸). قفال کبیر در علم کلام سرآمد بود و به مذهب اشعری گرایش داشت. سبکی احتمال می‌دهد که قفال کبیر، علم کلام را از خود اشعری نیز یاد گرفته باشد (سبکی، ۲۰۳/۳). شهرت قفال به حدی بود که بسیاری برای کسب علم به نزد او می‌آمدند (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۰۵/۱۷) و همین امر، در ترویج مذهب شافعی در ماوراءالنهر تاثیر فراوان داشته است. شخصیت عرفانی و اخلاقی وی در جذب مردم تاثیر زیادی داشته است. نام قفال کبیر در بسیاری از کتب فتاوی شافعیه آمده است و در کتب اصولی، کلامی و جدل نیز از او نقل قول‌های زیادی شده است

(نووی، ۲۸۲/۲). قفال اولین کسی است که در علم جدل حَسَن کتاب نوشت و اولین کسی است که شرح رساله شافعی را نوشته است (ابن عساکر، ۲۴۸/۵۴؛ نووی ۲۸۲/۲). بغدادی در تاریخ بغداد از روایانی نام می‌برد که در سمرقند از او حدیث شنیده‌اند (بغدادی، ۵۰۸/۴). قفال بجز در فقه، اصول و حدیث، در لغت، شعر و ادب هم سرآمد بوده است (نووی، ۲۸۱/۲؛ ابن خلکان، ۲۰۰/۴). ابواسحق نوشته است که قفال چاچی به نزد ابن سریق درس خوانده است (شیرازی، ۱۱۲) و نووی هم آن را نوشته است (نووی، ۲۸۲/۲)؛ اما به نظر می‌رسد این سخن درست نباشد؛ زیرا قفال سفر خود در طلب علم را در هجده سالگی شروع کرده و در سال ۳۰۹ از تاشکند بیرون آمده است؛ حال آنکه ابن سریق در سال ۳۰۶ درگذشته است (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۲۴۵/۸). قفال کبیر نوشته‌های زیادی را در مذهب نوشت که از مهم‌ترین آنها می‌توان *أدب القضاء*، *محاسن الشریعه*، *الفتاوی*، *جوامع الکلم* و *دلایل النبوه* را برشمرد. ابن خلکان هم کتابی از او با نام *التقریب* در شش جلد نام می‌برد که آن را در کتابخانه عادلیه دمشق دیده است (ابن خلکان، ۲۰۰/۴). در میان فقهای شافعی دو نفر با نام ابوبکر قفال شهرت دارند که یکی قفال چاچی و دیگری مروزی است. ذهبی در بیان تفاوت قفال چاچی و قفال مروزی آورده است که دومی فقط در کتب فقهی شهرت دارد؛ حال آنکه نام قفال چاچی در کتب تفسیر، حدیث، اصول و کلام هم آمده است (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۲۴۵/۸).

ابوعبدالله **خضری مروزی** (بعد از ۳۷۵ ق) که سبکی و نووی او را امام شافعیان مرو دانسته‌اند (سبکی، ۱۰۰/۳؛ نووی، ۲۷۶/۲) و امام الحرمین از او با نام «امام مرو و مقدم الشافعیه» یاد کرده است (امام الحرمین، ۱۲۷)؛ بسیاری از سیره نویسان نوشته‌اند که او فقه شافعی را در مرو ترویج داد (ابن عماد، ۳۹۵/۴؛ سبکی، ۱۰۰/۳؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۷۲/۱۸؛ ابن خلکان، ۲۱۵/۴) مروزی فقه را از ابوعلی فارسی (ابن عماد، ۳۹۵) و قفال چاچی آموخت (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۷۲/۱۸). مروزی صاحب مال و ثروت فراوانی بوده (سبکی، ۱۰۰/۳؛ حاجی خلیفه، ۱۰۱/۳) و شاگردان زیادی را تربیت کرده است که از آنان می‌توان به ابوعلی دقاق و قفال مروزی اشاره کرد (سبکی، ۱۰۰/۳). مروزی حافظه بسیار توانایی داشته و غالباً هرچه را می‌خوانده، حفظ می‌کرده است و فتاوی شاذی دارد که فقهای خراسانی آنها را نقل کرده‌اند (ابن خلکان، ۲۱۵/۴؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۷۳/۱۸). در *سلم الوصول* سال فوت او را ۳۸۰ نوشته است (حاجی خلیفه، ۳۹۲/۴).

ابوبکر احمدبن علی مشهور به **ابن لال همدانی** (۳۹۸ ق) از اهالی رودروار (دهخدا).

ذیل ابن لال. قزوینی (بی تا) ۳۷۴) بود که دهی است در بین نهبوند و همدان (صفی الدین، ۶۳۹). به گفته سبکی در سال ۳۰۷ یا ۳۰۸ قمری (سبکی، ۱۹/۳) و به گفته نووی در ۳۰۷ قمری (نووی، ۱۹۵/۲) به دنیا آمد. فقه را نزد ابواسحق مروزی و ابن ابوهیریه آموخت (نووی، ۱۹۵/۲) و بعد به همدان بازگشت و فقه شافعی را به همدان برد و مفتی آنجا شد و فقهای همدان به نزد او فقه شافعی را آموختند (سبکی، ۲۰/۳). کتب *معجم الصحابه*، *السنن و ما لا یسع المکلف جهله من العبادات* از اوست. ذهبی او را امام مفسن دانسته است (ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ۷۶/۱۸)؛ یعنی در چندین علم از جمله در علم الحدیث به مقام امامت رسیده بود (سبکی، ۲۰/۳). در سال وفات او که ۳۹۲ یا ۳۹۸ یا ۳۹۹ قمری باشد، اختلاف است (سبکی، ۲۰/۳).

ابوالقاسم؛ یوسف بن کج (۴۰۵ ق) قاضی، علامه و فقیه شافعی از اهالی دینور بود (زرکلی، ۲۱۴/۸). نزد ابن قطان بغدادی، ابوالقاسم دارکی و ابوحامد مروزی فقه آموخت (ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ۱۸۳/۱۷). بعد از آن به دینور بازگشت و فقه شافعی را به دینور برد و قاضی آنجا شد (سبط ابن جوزی، ۱۱۰/۱۸) ثروت زیادی داشته است (ابن جوزی، ۱۱۰/۱۵). به گفته ذهبی او کتابهای زیادی را نوشته است (ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ۱۸۴/۱۷) که *التجريد فی الفقه* او از همه مشهورتر است. ابواسحق او را از امامان بزرگ فقه شافعی دانسته و نوشته است که طالبان علم از اقصا نقاط به نزد او می‌رفتند (شیرازی، ۱۲۷). سبکی هم او را یکی از ارکان و مبانی مذهب شافعی می‌داند (سبکی، ۳۵۹/۵). مشهور آفاق بود و حتی مردم گیلان سؤالات خود را از او می‌پرسیدند و به او اعتماد داشتند (ابن مسکویه، ۳۹۵؛ سبط ابن جوزی، ۱۱۰/۱۸). برخی از علمای شافعی او را از ابوحامد اسفراینی برتر می‌دانستند و او هم در جواب ابوعلی سنجی، که از نزد ابوحامد اسفراینی برگشته و به او گفته بود: شهرت را ابوحامد برد و علمش از شما بود، چنین گفت که آنچه ابوحامد را مشهور کرد، بغداد و آنچه مرا فرود آورد، دینور است (سمعی، ۵۱/۱۱)؛ سبکی، ۳۵۹/۵؛ ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ۱۸۴/۱۷). ابن کج که خود از تبار کردان بود، رابطه نزدیکی با حاکمان کرد دینور (آل حسنویه)، به‌ویژه بدرین حسنویه داشته است. در مواقع زیادی بدر، ابن کج را نماینده خود به نزد دیگران می‌فرستاده است (سبط ابن جوزی، ۱۱۰/۱۸). تا زمانی که بدر بن حسنویه (۳۶۹ ق) فرمانروا بود، او نیز قاضی دینور و تمام مناطقی بود که در تصرف بدر بود. زمانی که بدر سقوط کرد، ابن کج فرار کرد و به نزد کدبانو همسر شمس‌الدین در همدان رفت و او هم ابن کج را بسیار احترام گذاشت و او

را از نزدیکان خود قرار داد و بعد از مدتی رضایت داد که به دینور بازگردد (سبط ابن جوزی، ۲۳۹/۸)، اما عیاران به او حمله کردند و او را کشتند. این اتفاق در ۲۷ رمضان ۴۰۵ ق بود (ابن جوزی، ۱۱۰/۱۵؛ ابن الوردی، ۳۱۶/۱؛ ابوالفدا، ۱۴۴/۲؛ زرکلی، ۲۱۴/۸) لذا در کتابها از او به نام شهید یاد کرده‌اند (ابن ماکولا، ۱۲۷/۷).

نتیجه

نتایجی که از این پژوهش به دست آمده، به شرح ذیل است:

۱. ایرانیان در ابتدا برای کسب حدیث و روایت به نزد شافعی رفتند و از این طریق با شافعی و آرای او آشنا شدند.
۲. ابن راهویه از نخستین ایرانیانی بود که با شافعی آشنا شد و از راویان شافعی به‌شمار می‌آید.
۳. نخستین ایرانیانی که به مذهب شافعی گرویدند در خدمت شاگردان شافعی، به‌ویژه ربیع و مزنی، فقه شافعی را آموختند.
۴. بیشتر دانش‌آموختگان فقه شافعی به ایران بازگشتند و به ترویج مذهب پرداختند.
۵. مرو اولین شهر ایرانی بود که مردم آن با آرای شافعی آشنا شدند. ابن‌سیار از اواسط قرن سوم قمری و با فاصله چند سال بعد از او، عبدان مروزی به‌طور گسترده‌تر کتب فقه شافعی را به مرو برد.
۶. در اواخر قرن سوم قمری ابویعقوب اسفراینی و بعد از او پسرش ابوعوانه مذهب شافعی را به اسفراین آورد.
۷. در اواخر قرن سوم قمری محمدبن نصر، مذهب شافعی را به سمرقند برد.
۸. در اواخر قرن سوم قمری ابن‌سریج در شیراز قاضی بود و برای اولین بار در این شهر بر اساس مذهب شافعی قضاوت کرد و فتوا داد و به‌این صورت، مردم شیراز با این مذهب آشنا شدند.
۹. در اوایل قرن چهارم قمری ابن‌خزیمه، مذهب شافعی را به نیشابور برد. پس از او اصم نیشابوری آن را در آنجا گسترش داد.
۱۰. در اوایل قرن چهارم قمری اصطخری که در منصب قضاوت بود، مذهب شافعی را در قم به‌کار گرفت.
۱۱. در اواسط نیمه اول قرن چهارم قمری، برای اولین بار ابن‌القاص مذهب شافعی را در طبرستان تدریس کرد.

۱۲. در اواسط قرن پنجم قمری آبري، مذهب شافعي را به سيستان آورد.
۱۳. از اواسط قرن چهارم، مذهب شافعي به همدان وارد شد. ابتدا مدتي کوتاه از طريق ابن سني و بعد به صورتي گسترده به واسطه ابن لال اين مذهب ترويج يافت.
۱۴. از نيمه دوم قرن چهارم، ابتدا ابن سني و بعد ابن کج مذهب شافعي را در نواحی دینور و کردستان گسترش دادند.



منابع

- ابن اثير، ابوالحسن علي بن ابي الكرم جزري، *الكامل في التاريخ*، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمري، بيروت: دارالكتاب العربي، ۱۹۷۷م.
- ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، *مجموع الفتاوى*، جمع و ترتيب: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، المدينه المنوره: وزاره الشؤون الاسلاميه و الاوقاف، ۲۰۰۴م.
- ابن الملقن، سراج الدين ابو حفص عمر، *العقد المذهب في طبقات حمله المذهب*، حققه و علق عليه: ايمن نصر الازهرى، بيروت: دار الكتب العلميه، ۱۹۹۷م.
- ابن الوردى، عمر بن مظفر المعرى الكندى، *تاريخ ابن الوردى*، بيروت: دارالكتب العلميه، ۱۹۹۶م.
- ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على، *المنتظم في تاريخ الملوك و الأمم*، دراسه و تحقيق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميه، ۱۹۹۲م.
- ابن حزم، ابومحمد على بن احمد، *الإحكام في أصول الأحكام*، تحقيق: احمد محمد شاكر، بيروت: دارالآفاق الجديده، بي تا.
- ابن خلکان، شمس الدين احمد، *وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان*، بيروت: دار صادر، ۱۹۷۷م.
- ابن شهبه، ابوبكر بن احمد تقى الدين ابن قاضى دمشقى، *طبقات الشافعيه*، تصحيح و تعليق: الحافظ عبدالعليم خان، الهند: مطبعه مجلس دائره المعارف العثمانيه، ۱۹۷۹م.
- ابن صلاح، تقى الدين ابوعمر و شهرزورى، *طبقات الفقهاء الشافعيه*، حققه و علق عليه: محى الدين على نجيب، بيروت: دارالبشائر الاسلاميه، ۱۹۹۲م.
- ابن عساكر، ابوالقاسم على بن حسن شافعى، *تاريخ مدينه دمشق*، دراسه و تحقيق: محب الدين ابى سعيد العمروى، بيروت: دارالفكر، ۱۹۹۵م.
- ابن عماد، شهاب الدين ابوالفلاح عبدالحي الحنبلى دمشقى، *شذرات الذهب في اخبار من ذهب*، تحقيق: عبدالقادر الارناووط، دمشق: دار ابن كثير، ۱۹۸۶م.
- ابن قيم، شمس الدين محمد الجوزيه، *الوابل الصيب من الكلم الطيب*، تحقيق: عبدالقادر الارناووط، دمشق: مكتبه دارالبيان، ۱۹۷۳م.
- ابن كثير، الحافظ ابوالفداء دمشقى، *البدايه و النهايه*، بيروت: مكتبه المعارف، ۱۹۹۰م.
- ابن كثير، الحافظ ابوالفداء دمشقى، *طبقات الفقهاء الشافعيين*، تحقيق: انور الباز، مصر: دارالوفاء، ۲۰۰۴م.
- ابن ماكولا، الامير الحافظ، *الإكمال في رفع الإرتياب عن المؤلف و المختلف فى الأسماء و و الكنى و الإختلاف*، أعنى بتصحيحه: نايف العباس، القاهره: دارالكتاب الاسلامى، ۱۹۹۳م.
- ابن منظور، محمد بن مكرم بن على الافريقى، *مختصر تاريخ دمشق*، المحقق: روجيه النحاس، دمشق: دارالفكر للطباعه و التوزيع و النشر، ۱۹۸۴م.
- ابن نديم، ابوالفرج محمد بن اسحق، *كتاب الفهرست*، قابله على اصوله: ايمن فواد سيد، لندن: مؤوسسه الفرقان للتراث الاسلامى، ۲۰۰۹م.
- ابن نقطه، محمد بن عبدالغنى بغدادى، *التقييد لمعرفه رواه السنن و المسانيد*، المحقق: كمال يوسف الحوت، بيروت: دارالكتب العلميه، ۱۹۸۸م.
- ابوالفداء، عماد الدين اسماعيل بن على، *المختصر في أخبار البشر*، مصر: المطبعه الحسينيه، ۱۹۹۹م.

- ابوزهره، محمد، الشافعی حیاتہ و عصرہ، آراوہ و فقہہ، دمشق: دارالفکر العربی، ۱۹۷۸م.
- اتابکی، جمال الدین ابوالمحاسن یوسف، النجوم الزاهرہ، قدم له و علق علیہ: محمد حسین شمس الدین، بیروت: دارالکتب العلمیہ، ۱۹۹۲م.
- الاشقر، عمر سلیمان، تاریخ الفقہ الاسلامی، کویت: مکتبہ الفلاح، ۱۹۸۲م.
- اصبہانی، ابو نعیم احمد بن عبداللہ، ذکر اخبار اصبہان، بی جا، دارالکتب الاسلامی، بی تا.
- اصبہانی، ابو نعیم احمد بن عبداللہ، حلیۃ الاولیاء و طبقات الاصفیاء، بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۶م.
- امام الحرمین، عبدالملک بن عبداللہ بن یوسف الجوینی، نہایہ المطلب فی درایہ المذہب، حققہ و وضع فہارسہ: عبدالعظیم محمود الدیب، بیروت: دارالمنہاج، ۲۰۰۷م.
- بریسیم، زہرا، بہودی، ہاجر، ولی عرب، مسعود، «بررسی اوضاع مذہب و اقلیتہای مذہبی در دورہ سامانیان»، تاریخنامہ خوارزمی، شماره ۱۷، صص ۱-۱۷، تابستان ۱۳۹۶
- بغدادی، ابوبکر حمد بن علی خطیب، تاریخ مدینہ السلام (تاریخ بغداد) و ذیلہ المستفاد، المحقق: بشار عواد معروف، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۲۰۰۱م.
- جرجانی، ابو احمد بن عدی، الکامل فی ضعفاء الرجال، تحقیق: عادل احمد عبد موجود، بیروت: الکتب العلمیہ، ۱۹۹۷م.
- جمعه، محمد علی، المدخل الی دراسہ المذہب الفقہیہ، قاہرہ: دارالسلام، ۲۰۱۲م.
- جمعی از نویسندگان، مشاہیر رجال اسفرائین، مشہد: بنیاد پژوهشہای آستان قدس رضوی، ۱۳۷۹ش.
- حاجی خلیفہ، مصطفی بن عبداللہ القسطنطنینی، سلم الوصول الی طبقات الفحول، اشراف و تقدیم: اکمل الدین احسان اوغلی، استانبول: منظمہ الموتر الاسلامی، ۲۰۱۰م.
- حموی، یاقوت رومی، معجم الادباء ارشاد الاریب الی معرفہ الادیب، تحقیق: احسان عباس، بیروت: دار الغرب الاسلامی، ۱۹۹۳م.
- دمشقی، ابو عبداللہ محمد بن احمد بن عبدالہادی، طبقات علماء الحدیث، المحقق: اکرم البوشی و ابراہیم الزبیب، بیروت: الرسالہ، ۱۹۹۶م.
- دیب، عبدالعظیم محمود، المذہب الشافعی من التاسیس الی الاستقرار، مقدمہ المصحح من کتاب نہایہ المطلب للامام الحرمین، جدہ: دارالمنہاج، ۲۰۰۷م.
- ذہبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، تحقیق: شعیب الارناؤوط، بیروت: موسسہ الرسالہ، ۱۹۸۵م.
- ذہبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاہیر و الأعلام، المحقق: عمر عبدالسلام التدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۹۹۳م.
- ذہبی، شمس الدین محمد بن احمد، تذکرۃ الحفاظ، بیروت: دارالکتب العلمیہ، ۱۹۹۸م.
- الربعی الدمشقی، ابو سلیمان محمد بن عبداللہ بن زبر، تاریخ مولد العلماء و وفیاتہم، تحقیق: محمد المصری، الریاض: دارالعاصمہ، ۱۴۱۰ق.
- زحیلی، محمد، الامام الطبری، دمشق: دارالقلم، ۱۹۹۹م.
- زرکلی، خیرالدین، الأعلام قاموس تراجم لاشہر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، بیروت: دارالعلم للملایین، ۲۰۰۲م.
- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران؛ تہران: موسسہ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.

- زرین کوب، عبدالحسین، روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی؛ تهران: سخن، ۱۳۸۰.
- سبط ابن جوزی، ابوالمظفر شمس الدین یوسف، مرآة الزمان فی تواریخ الأعیان، تحقیق: محمد برکات و همکاران، بیروت: دارالحلبی، ۲۰۱۳م.
- سبکی، تاج الدین بن علی، طبقات الشافعیه الكبرى، مصر: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۴م.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد ابوسعده، الأنساب، تحقیق: عبدالرحمن بن یحیی الیمانی، القاهره: مکتبه ابن تیمیة، ۱۹۸۰م.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، طبقات الحفاظ، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۳ق.
- شافعی، محمد بن ادیس، الرساله، تحقیق: احمد محمد شاکر؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
- شربینی، شمس الدین محمد بن الخطیب؛ مغنی المحتاج إلی معرفه معانی الفاظ المنهاج، بیروت: دارالمعرفه، ۱۹۹۸م.
- شوکانی، محمد بن علی، ارشاد الفحول إلی تحقیق الحق من علم الاصول، تحقیق: ابو حفص سامی بن العربی الاثری، ریاض: دارالفضیله، ۲۰۰۰م.
- شهیدی سید جعفر و همکاران، لغت نامه دهخدا، تهران: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
- شیرازی، ابواسحاق، طبقات الفقهاء، تحقیق: احسان عباس، بیروت: دار الرائد العربی، ۱۹۷۰م.
- الصفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، تحقیق: احمد الاناؤوط، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۲۰۰۰م.
- صفی الدین، عبدالمومن بن عبدالحق البغدادی، مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع، محقق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجلیل، ۱۹۵۴م.
- عبادی، محمد بن احمد، طبقات الفقهاء الشافعیه، اسکندریه: مکتبه البلدیة، بی تا.
- عسقلانی، ابن حجر شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی، تهذیب التهذیب، تحقیق: عادل احمد عبدالوجود، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۴م.
- عسقلانی، ابن حجر شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی، تبصیر المنتبه بتحریر المشتبه، تحقیق: محمد علی النجار، بیروت: المکتبه العلمیه، ۲۰۱۲م.
- غزالی، ابو حامد بن محمد، المستصفی من علم الاصول، تحقیق: حمزه بن زهیر حافظ، ریاض: دارالفضیله للنشر و التوزیع، ۲۰۱۳م.
- فلاحزاده، سید حسین، «رفتار سیاسی طاهریان در قبال خلافت عباسی»، تاریخ نامه ایران بعد از اسلام (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز)، دوره ۱ شماره ۲، صص ۱۴۷ - ۱۶۶ بهار و تابستان ۱۳۹۰.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دارصادر، بی تا.
- قواسمی، اکرم یوسف عمر، المدخل إلی مذهب الامام الشافعی، اردن: دارالنفاثس، ۲۰۰۳م.
- کحاله، عمر رضا، معجم المؤلفین، بیروت: الرساله، ۱۹۹۳م.
- کولسون، ن، ج، فی تاریخ التشریع الاسلامی، ترجمه و تعلیق: محمد احمد سراج، بیروت: الموسسه الجامعیه للدراسات و النشر و التوزیع، ۱۹۹۲م.

ماسینیون، ل و ب، کرواس، اخبار حلاج، ترجمه و تعلیق: سید حمید طبیبیان، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷.

مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب، تجارب الأمم و تعاقب الهمم، تحقیق: سید کسروی حسن، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۳م.

متز، آدم؛ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه: علیرضا ذکاوتی قراگوزلو؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.

المقریزی، تقی الدین، المقفی الکبیر، المحقق: محمد الیعلوی، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۲۰۰۶م.
المنصوری، نایف صلاح علی، الروض الباسم فی تراجم شیوخ حاکم، ریاض: دارالعاصمه، ۱۴۳۱ق.
النمر، عبدالمنعم، تاریخ الاسلام فی الهند، بیروت: الموسسه الجامعیه للدراسات و النشر و التوزیع، ۱۹۸۱م.

نووی، ابوزکریا محی الدین بن شرف، تهذیب الاسماء و اللغات، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
هیتو، محمد حسن، الاجتهاد و طبقات مجتهدی الشافعیه، بیروت: موسسه الرساله، ۱۹۸۸م.

